

## تحلیل داستان کوتاه «لاتاری» با توجه به اسطوره کهن‌الگوی قربانی

بهناز علی‌پور گسگری (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)

داستان کوتاه «لاتاری»<sup>۱</sup> از شرلی جکسون<sup>۲</sup>، که به سال ۱۹۴۸ در مجله نیویورکر<sup>۳</sup> چاپ شده است، امروزه داستانی کلاسیک شمرده می‌شود. این اثر داستانی است واقع‌گرا با طرحی اسطوره‌ای و برخی جزءپردازی‌های مردم‌شناختی. تمام داستان در میدان دهکده‌ای کوچک در نیوانگلند روی می‌دهد و حکایت مراسم سنتی است که، هر سال در فصل تابستان، نزدیک به جمع‌آوری محصول کشاورزی، برگزار می‌شود. مردم، به پیروی از اسلافشان، در میدان فراهم می‌آیند تا مراسم قرعه‌کشی را برای تعیین قربانی انجام دهند. در این مراسم، قرعه فال به نام خانم تسی هاچیسن زده می‌شود که باید به آیین سنتی سنگسار شود. در پایان داستان، اهالی با شور و شوق او را سنگ‌باران می‌کنند. بدین سان، کهن‌الگوی قربانی زنی است که در نقش مادر-همسر ظاهر می‌شود. داستان، در نمایی گسترده با وصف گرمای مطبوع و گل‌های شکفته در بستر سبز چمن ترو تاز، آغاز می‌شود که با پایان تراژیک خود تضاد آشکار دارد. بچه‌ها پیش از همه رسیده‌اند و تلی سنگ گرد آورده‌اند. تا صحنه‌های پایانی داستان،

1) Lottery

2) Shirely Jackson

3) New Yorker

انگیزه سنگ جمع کردن و نوع قرعه‌کشی معلوم نیست. مردها پس از بیچه‌ها می‌رسند، به سخن می‌نشینند، لطیفه می‌گویند، لبخند می‌زنند، اما نمی‌خندند. نشانه‌های نه‌چندان میمون در سنگ جمع کردن بیچه‌ها، سراسیمگی اهالی، لبخندهای بی‌نمک و عصبی، و لب‌جویدن‌ها به چشم می‌خورد. زن‌ها پس از مردها می‌رسند و با لباس خانه و پیراهن‌های رنگ‌ورورفته پشت سر آنها می‌ایستند. لاتاری را آقای سامرز اداره می‌کند. او با صندوق سیاه زهوار دررفته‌ای به میدان می‌رسد. لوازم اصلی برگزاری مراسم لاتاری، مدت‌ها پیش، از میان رفته بود اما صندوق سیاه حتی از پیش از تولد مسن‌ترین مرد دهکده درکار بود. آقای سامرز بارها با اهالی دهکده ساختن صندوقی تازه را در میان نهاده بود؛ اما انگار هیچ‌کس نمی‌خواست این تتمه نماینده سنت از بین برود. می‌گفتند صندوق موجود با پاره‌هایی از صندوق پیش از خود درست شده است.

نشانه‌های آشکار رنگ‌باختن سنت، به صورت استعاری، در تغییر رنگ صندوق و درآمد آن به شیئی بی‌ارزش و دست‌وپاگیر و مزاحم نمودارگشته است. صندوق سیاه به نمادی از سنت بدل شده است که نقش و تقدسش را به مرور زمان از دست می‌دهد. از دقت اجرای مراسم نیز هر ساله کاسته می‌شود و، در آن، برخی از جزئیات آیینی فراموش یا حذف می‌شوند.

در رفتار اجتماعی مردم با سنت و آیین گذشته، تناقضی آشکار به چشم می‌خورد. از سویی، چنین به نظر می‌رسد که مردم تمایلی به تعویض صندوق و تغییر سنت نشان نمی‌دهند. از سوی دیگر، با تعلل در بازسازی صندوق، در انتظار بی‌مصرف شدن آن و برجیده شدن بساط سنت‌اند. در دهکده بالایی، زمزمه‌هایی برای کنار گذاشتن مراسم لاتاری به گوش می‌رسد که پیرمرد محل را آشفته می‌سازد. در نظر او، این زمزمه‌ها رویدادهای ناخجسته‌ای را خبر می‌دهد. به باور او، سنت قربانی از مناسبات زندگی کشاورزی برخاسته است و لازمه باروری و تجدید حیات است. برای رشد کشاورزی و یگانگی اهالی به قربانی نیاز هست. پیرمرد دهکده نماد سنت است و بی‌اعتنایی به سنت قربانی و منسوخ شدن آن را فاجعه و برکت‌سوز و قحط‌زا و مرگ‌آور می‌داند. در نظر او، «تا بوده لاتاری هم بوده» و مراسم آن نه حذف شدنی است نه تغییردانی. اما، در نسل جوان‌تر، که سامرز را می‌توان نماینده آن شمرد، نوعی بی‌رغبتی و

گرایش به دستکاری در سنت ظاهر می‌گردد. نشانه‌های تغییر و جابه‌جایی در لوازم کار لاتاری رفته رفته به ماهیت آن سرایت و برگزاری مراسم جنبه نمایشی و رفع تکلیف پیدا می‌کند. این تلقی در رویکرد سامرز به اجرای مراسم جلوه‌گر می‌شود که با قیافه جدی می‌گوید: «خب گمونم بهتره دیگه شروع کنیم؛ زودتر فالشو بکنیم که بتونیم برگردیم سر کار و زندگیمون». بدین قرار، مراسم آیینی دیروز به نقیضه (پارودی) آن و به نوعی سرگرمی و بازی امروز فروکاسته شده است و این قلب ماهیت در رفتار بچه‌ها و سنگ جمع کردن آنها و سروته مراسم را هم آوردن کارگردان و شتاب مردم ظاهر می‌گردد.

قهرمان داستان، خانم تسی هاچیسن، آخرین نفری است که با عجله خودش را به مراسم می‌رساند. وی، در جواب اعتراض آقای سامرز، می‌گوید: «می‌خواستی ظرفامو نشسته تو دستشویی ول کنم و بیام؟». حادثه پایانی غمبار است و به دو صورت روی می‌کند. مراسم قرعه‌کشی در سکوتی توأم با اضطراب برگزار می‌شود و، در پایان، همه در می‌گیرند: برگه‌ای که با علامت سیاه نشان‌دار شده است نصیب آقای هاچیسن می‌شود. تسی، همسر هاچیسن، اعتراض می‌کند و آن را ناعادلانه می‌خواند. بحران به اوج می‌رسد. اعتراض تسی مؤثر می‌افتد، و برگه‌ها به صندوق بازمی‌گردد. در اینجا، قرعه‌کشی عمومی به قرعه‌کشی خانوادگی تحویل می‌شود. اعضای خانواده دوباره هر کدام برگه‌ای از صندوق برمی‌دارند و این بار قرعه به نام تسی می‌خورد. آقای هاچیسن برگه را به زور از دست زنش بیرون می‌کشد و به همه نشان می‌دهد. اعتراض‌های تسی دیگر اثر ندارد: او به عنوان قربانی و بلاگردان دهکده برگزیده شده است و سنگ‌ها به سویش پرتاب می‌شود.

هرگاه به وقایع داستان نظر سطحی بیفکنیم، در آن، نمونه و جلوه‌ای از خشونت و خباثت را در یک دهکده می‌بینیم. اما اگر از متن فاصله بگیریم، طرح و روابط منضبط در صورت نوعی آن می‌یابیم و محتوای متن داستان واقعیات عمیق‌تر و ریشه‌دارتری را به ما نشان خواهد داد. مراسم آیینی قربانی، در این داستان، به شکلی دیگر بازآفرینی شده است. تسی هاچیسن، در زندگی خانوادگی، به حیث مادر-همسر، بلاگردان خانواده است. او آخرین عضو خانواده است که، پس از کارهای خانگی و

روبه راه کردن امور خانه، به شتاب خودش را به مراسم می‌رساند. وقتی قرعه به نام شوهرش می‌افتد آن را ناعادلانه می‌خواند و خواستار تجدید قرعه‌کشی می‌شود. در قرعه‌کشی مجدد برگه نشان‌دار به او می‌رسد و، این بار، شوهرش با خشونت برگه را از دست او بیرون می‌کشد تا به اهالی نشان دهد. سرانجام، این تسی‌هاچیسن است که بلاگردان شوهر و فرزندان خود می‌گردد و قربانی می‌شود. چندان مهم نیست که در فضای مدرنیته، دیگر قربانی کردن به صورت آیینی صورت نمی‌گیرد و مراسم آن به صورت تقلیدی درآمده است. قربانی مظاهر دیگری یافته و خصلت تراژیک آن عمیق‌تر و به مراتب وسیع‌تر شده است. تسی، در مقیاس خانوادگی، نماد پنهان و گمنام آن است. تلاش او وقف وظایف خانوادگی شده و او را، در انزوایی خاموش و در چاردیواری خانه‌اش، می‌خکوب کرده و از او قربانی ساخته است. به تعبیر زویا پیرزاد، اوست که «چراغ‌ها را خاموش می‌کند».

اما قربانی در چاردیواری خانواده محدود نمی‌ماند. در مراسم آیینی کهن، خون شاه‌پیر یا پهلوان قوم برای باروری به زمین ریخته می‌شد. در واقع، اسطوره‌ی قربانی به آن بُعد از روابط خشونت‌آمیز انسانی باز می‌گردد که برای احیای زندگی و باروری به مرگ نیاز دارد. تسی‌هاچیسن، قهرمان داستان لاتاری، را می‌توان صورت جابه‌جاشده‌ی ایزدبانوی اساطیری در فضای مدرن به شمار آورد. نهایت آنکه، در اینجا، لوازم آیین گذشته پس زده شده و با ارزش‌های خودپرستانه‌ی امروزی پیوند خورده است. تسی، در مقیاس خانواده، همان قربانی است که، علاوه بر ایفای مسئولیت خانگی، نقش حمایتی خود را در حفظ جان و اعتبار همسر و فرزندان با حمیت تمام نشان می‌دهد. نامزدی او به قربانی شدن را، به وجهی دیگر، انکار هویت و جایگاه خانوادگی زن در جهان متمدن امروزی می‌توان تلقی کرد.

در داستان لاتاری، مراسم آیینی قربانی - که در دوره حاکمیت اسطوره پاره‌ای از زندگی تلقی می‌شد و، در نمایش تراژدی‌های سوفوکل (سوفوکلس) و آشیل (آیسخولوس) به روی صحنه، صورت نمادین یافت - در دهکده‌ای در قرن بیستم مسخ می‌گردد. فرای<sup>۴</sup>، شاهد

4) Nortrope Frye

این تبدیل «عمل هدف‌دار در زندگی» به «بازی» را در بازی‌هایی چون تنیس و فوتبال سراغ می‌گیرد که، در آنها، بازیکنان به فرهنگی به ظاهر برتر از فرهنگ گلا دیاتوری و شوالیه‌گری تعلق دارند. به زعم او، این تبدیل آیین به بازی صورتی از لیبرالیزه کردن زندگی در مرتبه عقلانی و آزاد ساختن واقعیت و تبدیل کردن آن به تخیل است. (فرای، ص ۱۷۹)

اسطوره، بیانگر حالات وجودی قوم و اعتقادات و اطوار روانی و معنوی مشترک اوست. رسوم کهن چه بسا در نظر ما به غایت بدوی باشند، اما با فاصله‌گیری معقول از روایت، می‌توان جوهر آنها را، به صورتی دگرگون، پررنگ‌تر یا کم‌رنگ‌تر، در مناسبات و روابط انسانی جهان مدرن باز یافت. به قول کمبل<sup>۵</sup> (۱۹۰۴-۱۹۸۷) درباره بن‌مایه‌های مشترک اساطیر اقوام با پدیده‌های متناظر آن در جهان امروزی،

برای آنکه زندگی ادامه یابد و نشو و نما کند، ناگزیر کسی باید قربانی شود. انگاره ولادتی که به مرگ منتهی می‌شود همان است که می‌گوییم نسلی باید برود تا نسل بعدی بتواند به عرصه درآید. (← کمبل، ص ۱۶۹)

لُب و جوهر انگاره قربانی جز این نیست که از مرگ زندگی زاده می‌شود. رفاه و آسایش یک قوم در گرو مرگ و نیستی قوم یا اقوامی دیگر است. رفاه و آسایش مردم یک سرزمین در گرو سیه‌روزی حتی نابودی مردم سرزمین‌هایی دیگر است. برای آسایش آنها که در رأس هرم ایستاده‌اند، قاعده‌نشینان باید فقر و فلاکت را تحمل کنند یا، برای تغییر سرنوشت تیره و تار خود، به پا خیزند و هزینه‌گزار بپردازند. بدین قرار، تمدن امروز قتل عام گروه‌های انسانی را زیبا جلوه می‌دهد و، اگر دامنه این نظر را فراخ‌تر سازیم، تروریسم، عملیات انتحاری و کشتارهای فله‌ای، و جنگ - جملگی را مظاهر صورت مسخ‌شده همان آیینی می‌یابیم که بدوی و نشانه توحش می‌شمردیم.

در جهان امروز، نه فقط شاهد تبدیل صورت بلکه شاهد وارونگی آیین قربانی هستیم: امروزه فرد قربانی جمع نمی‌شود، بلکه انبوه مردم قربانی گروهی سوداگر و سلطه‌بیش خواهانه آنان می‌شوند. آتش‌افروزی‌ها، تجاوزها، زورگویی‌ها، قتل و

5) Joseph Campbell

غارت‌ها، آزار و سرکوبی اقلیت‌های قومی، همه و همه را می‌توان صورت دگرگون‌شده و وارونه آیین قربانی شمرد.

اگر، در گذشته، شاه برای احیای سرزمین و رفاه عمومی مردمش از جان خود دست می‌شست، امروز، طبقه حاکم ملت را قربانی حفظ قدرت و سرمایه خود می‌کند. می‌توان گفت توخّش، در کسوت فرهنگ «موجّه» مدرن، به حیات خود در صورتی دیگر ادامه می‌دهد.

اما امروزه، در این میان، شاهد نادره‌ای و رویدادی دیگر نیز هستیم. قربانیان از تسلیم و رضا تن می‌زنند و به کین‌خواهی و اعتراض رومی آورند. آنان نقش و جایگاه آیینی خود را نمی‌پذیرند و به مضحکه تقدّسی که به توخّش انجامیده به دیده تردید می‌نگرند و به آن پشت می‌کنند.

## منابع

- جکسون، شرلی و دیگران، لاتاری، چخوف و داستان‌های دیگر، گردآوری و ترجمه جعفر مدرّس صادقی، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۲.
- فرای، نورتروپ، تحلیل نقد، ترجمه صالح حسینی، انتشارات نیلوفر، تهران ۱۳۷۷.
- کمبل، جوزف، قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۰.

